

اخلاق در جهان پست‌مدرن



ویژگی‌های اخلاق در جهان پیش از دوران پست‌مدرن و رویکردهای پست‌مدرن به اخلاق محور اصلی این مقاله است. نویسنده در پایان مقاله آورده است که نظام اخلاقی پست‌مدرن در تقابل با اخلاق افلاطونی و نوافلاطونی است.

در این نوشتار به بخشی از دیالوگ‌های فلسفی - اجتماعی می‌پردازم که درصدد بازبینی شاخص‌های اخلاقی‌اند و تحت تأثیر تحولات عظیم نیم قرن اخیر، چارچوبی نو برای ارزش‌گذاری و نقد رفتارها و تلاش‌های انسان و اجتماع فرا رویمان گذاشته‌اند. امروزه طرح جهان و اخلاق پست مدرن به مثابه نانسانی‌ترین دوران حیات بشری، رواج یافته است. اکثر اخلاقیون، فرقه‌گراها، بنیادگراها و ایدئولوژیست‌ها در این نام‌گذاری مشارکت فعال داشته‌اند. افزون بر این می‌توان پست مدرن‌ها را با توجه به دیدگاهشان در باب مسأله یأس فرهنگی به دو نخله قسمت کرد: نخست کسانی که به جهان معاصر، انسان و بهبود شرایط زیستی‌اش، بدبین‌اند و در برابر آنها افرادی که دیدگاه خوش‌بینانه نوینی بر ساخته‌اند یا آن را تثبیت کرده‌اند و به دگرگونی و بهبود جایگاه انسان در جهان معاصر به دیده امید می‌نگرند. این جستار بر آن است تا از آن سنت نومیدانه فرهنگی که به جهان معاصر همچون جهنمی اخلاقی می‌نگرد و انسان معاصر را نیز موجودی اخلاق‌گریز معرفی می‌کند، دوری گزیند. در عین حال می‌خواهد جنبه‌های ایجاد اخلاق در جهان معاصر را روشن سازد.

نگاه به جهان همچون «مکدونالد» عظیم، تصویر استعاری پنهان در پشت اغلب دیدگاه‌های فرهنگی نومیدانه است. تبدیل جهان به «مکدونالد» از یک سو به فضای آمریکایی شدن جهان و از سوی دیگر به فضای غیرانسانی شدن آن است. جبهه مقابل «مکدونالدیزه» کردن جهان، یقیناً «بنیادگرایی» است.

رواج مجدد اخلاق‌شناسی در حیطه سخن فلسفی و مباحث علوم انسانی، با دگرگونی‌های عظیمی در ارتباط است که در دهه هفتاد در جهان معاصر به صورت زنجیره‌ای روی داده است. هرچند در زمینه عمق، گستردگی و چندمعنایی بودن دگرگونی‌ها اشتراک رأی وجود دارد اما هنوز فلاسفه بر سر سرشت و شاخص‌های دگرگونی به نقطه مشترکی دست نیافته‌اند. گروهی سخن از جامعه یا شرایط پست مدرن می‌گویند و گروهی سخن از عصر کاپیتالیسم به تأخیر افتاده. دسته سوم سخن از جهانی‌شدن می‌گویند و شماری از آنان محور مباحثاتشان، اجتماع علمی و دهکده جهانی است. گروه پنجم جهان را به صفت پُست صنعتی متصف ساخته‌اند. ششمین گروه، جهان را نسخه بدل مکدونالدی عظیم می‌انگارند و گروه هفتم، از تعدد گفتمان‌های مختلف سخن می‌گویند.

به طور کلی، اخلاق دربردارنده مفاهیم و ارزش‌هایی است که بیرون از فرد و جامعه شکل گرفته‌اند، فراتر از اجتماع‌اند و صاحب نوعی هستی خارجی‌اند. اخلاق جایی در فاصله میان آگاهی و اشیاست. ارزش‌هایی چون نیکی و بدی، زیبایی و عطوفت جزئی از ساختمان زبان شده‌اند و به همین دلیل جزئی از ساختمان آگاهی انسان شده‌اند. اینجاست که سخن گفتن از اجتماع و انسان‌های ارزش‌گیز دشوار است. زیرا که زبان، گونه‌ای هستی جهانی و همیشگی دارد. بنابراین انگشت نهادن بر اجتماعی که در آن ارزش‌ها ناپدید شده باشند، امری محال است. ارزش‌ها زوال‌ناپذیرند اما معانی و جایگاهشان در نظام‌های اخلاقی دگرگون می‌شود. علم جامعه‌شناسی در سده گذشته بر این اعتقاد بود که ارزش‌ها چیزهایی هستند که افراد و نیروهای اجتماعی را در جامعه‌ای ویژه، در سطح اجتماعی به هم می‌پیوندند. بر طبق این دیدگاه جامعه‌شناسانه، جامعه بدون نظام ارزش‌ها موجودیت ندارد و لفظ اجتماع به معنای شرکت در ارزش‌هاست. از این دیدگاه، نبود اخلاق مساوی است با زوال جامعه. در سده گذشته و تحت تأثیر جامعه‌شناسی «دورکیم» این نگاه ویژه، رواج پیدا کرد و وجود جامعه به طور مستقیم با وجود یک نظام اخلاقی مشترک همبسته شد.

فرایند جهانی شدن که در آن اقتصادها، فرهنگ‌ها، انسان‌ها و علوم و ابزارها در هم تنیده شده‌اند، سبب شده است که چارچوب‌های پذیرفته انسانی و معیارهای نیکی و بدی و جنبه‌های متمایز زیر سؤال برود. این رو، ملاک‌های قدیمی در مواجهه با اخلاق و مسائل آن ناکارآمد گشته‌اند و نیازمند یک بررسی انتقادی سراسری هستند. انسان در عصر جدید به ناچار بایستی در پی دیدگاه‌ها، رهیافت‌ها و مواضع دیگری در برابر زندگی، جامعه و دیگر انسان‌ها باشد.

جهان و اخلاق پست مدرن، گوشه‌ای از فرایند عمیق و گسترده تحولی است که امروزه در جریان است. در حقیقت، جوهره اخلاق تا قبل از دوران پست مدرن جستجویی است در پی ریشه‌ها و قواعد اخلاقی فرامکانی و فرازمانی که توده مردم را با هم می‌پیوندند. بر طبق این دیدگاه دیرزمانی است که اخلاق همزمان موضوع فلسفه، کلام، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی فرهنگی بوده است. در هر کدام از این عرصه‌ها نیز نظریه اخلاقی بر قواعدی فرامکانی و فرازمانی تکیه کرده است. به عنوان نمونه، از نگاه ارسطو، در زندگی بشر پاره‌ای مفاهیم اساسی وجود دارد که در تمامی مکان‌ها و زمان‌ها جاری‌اند و تنها در فرهنگ‌های متفاوت، به شیوه‌های مختلف تجلی می‌کنند. او این مفاهیم را مفاهیم پیشافرنگی می‌نامد. این مفاهیم به خاطر انسانی بودن، ابعاد جهانی نیز پیدا کرده‌اند.

اخلاق پست مدرن به این مفاهیم رجوع می‌کند و به پاسداری از آنها بر می‌خیزد؛ اما در چارچوب‌های نظری و فلسفی اجتماعی ویژه‌ای که با چارچوب‌های زمانی ارسطو و دولت - شهرهای یونان متناظر است. اخلاق پست مدرن، بازگشت به اخلاق یونان پیش از افلاطون است. در عصر افلاطون، زندگی ارزش خود را از دست می‌دهد و شباهت هرچه بیشتر پدیده‌ها به جهان مُثل که او در فراسوی واقعیت و زندگی بر ساخته بود، ارزشمند می‌گردد و اخلاق‌شناسی پست‌مدرن با اخلاق‌شناسی افلاطون و شیوه‌های قدیمی و نوافلاطونی به جدال برخاسته است.

اشاره

1. نگرش خوش‌بینانه نویسنده به اخلاق جهان معاصر و رویکرد انسانی به آن، نکته مثبتی است که در جای خود شایسته توجه است. اما روشن است که صرفاً داشتن چنین نگرشی سبب تغییر واقعیت موجود نمی‌شود. واقعیت آن است که اخلاق انسان و جوامع معاصر خصوصاً جهان غرب، رو به افول گذارده و متأسفانه نوعی

اخلاق‌گریزی و اخلاق‌ستیزی به صورت هنجار و نرم در آمده است. به رسمیت‌شناختن و قانونی کردن همجنس‌بازی در اکثر کشورهای غربی، مدیریت و تنوع‌طلبی افراطی حاکم بر انسان معاصر و... نمونه‌هایی از این مطلب‌اند. طبیعی است که همواره انسان‌ها و جوامعی بوده و هستند که به اخلاق وفا دارند اما بحث اصلی بر سر گرایش غالب است.

2. این مطلب که ارزش‌ها جزئی از ساختمان زبان شده‌اند و به همین دلیل جزئی از ساختمان آگاهی انسان گردیده‌اند، با صرف‌نظر از پیش‌فرض‌های زبان‌شناختی آن، اثبات نمی‌کند که هیچ جامعه‌ای بی‌اخلاق وجود ندارد. مگر آنکه مراد از ارزش‌ها، ارزش‌های مثبت و منفی و مراد از اخلاق، اخلاق مثبت و اخلاق منفی و ضد اخلاق باشد. بدین معنا می‌توان گفت که سخن گفتن از اجتماع و انسان‌های ارزش‌گرایز دشوار است. اما اگر مراد ارزش‌های مثبت باشد واقعیت و تجربه خلاف آن را نشان می‌دهند.

3. بنا بر اصالت جامعه، الف) جامعه وجودی مستقل از فرد دارد؛ ب) اخلاق بدون جامعه وجود ندارد؛ ج) پسند و ناپسند جامعه تعیین‌کننده ارزش‌ها و ضدارزش‌هاست. از این رو استناد این مطلب که ارزش‌ها سبب پدیدآمدن جامعه و همبستگی آن می‌شوند به دورکیم جای تأمل است.

4. این ادعای نویسنده که «جوهره اخلاق تا قبل از دوران پست مدرن جستجویی است در پی ریشه‌ها و قواعد اخلاقی فرامکانی و فرازمانی» دست کم درباره دوران مدرن به شدت مورد تردید است. از شاخصه‌های دوران مدرن فرو ریختن و انکار ریشه‌ها و قواعد اخلاقی فرامکانی و فرازمانی است. جهان مدرن بر اساس انسان‌مداری و فردگرایی و نسبییت عام معرفتی جایی برای قواعد اخلاقی فرامکانی و فرازمانی باقی نگذاشت. گرچه گرایش به نسبییت اخلاقی پیشینه‌ای دیرپا و کهن دارد

ادریس شیخی

پرس و جو